

حسن نجفی» به گفت‌وگو نشستیم

یکی‌یاس چگینی



راحت می‌شد، ولی مقابل‌شان تکفیری‌هایی قرار داشتند که برای زمین می‌جنگیدند، لذا سفت و سخت ایستاده بودند. خانواده شهید کاملاً از بازگشت پیکر ناامید شده و تقریباً با ماجرا کنار آمده بودند. این خانواده شرایط بغرنج روحی را پشت سر گذاشته بود، ولی با اتفاقی که افتاد و با بازگشت پیکر، مجدداً داغ تازه شد و همسر، فرزندان و خواهر شهید از نظر روحی به هم ریخته بودند. انگار شهادت دوباره اتفاق افتاده است. دختر شهید در زمان اعزام پدر هشت ساله بود، ولی پسر شهید ذهنیتی از پدر ندارد.

شهید در آذرماه گذشته برگشت. این اتفاق ۱۰ روز قبل از شهادت حضرت زهرا(س) افتاد. قرار بود سالگرد شهادت شهید در دوم آذرماه برگزار شود. این مراسم عقب‌افتاد و کسی خبر نداشت که پیکر شهید برگشته است. مراسم به هشتم آذر موقوف شد و خبر می‌رسد که پیکر پیدا شده است. مراسم سالگرد به هم می‌خورد و برای مراسم تشییع برنامه‌ریزی می‌شود. خانواده شهید به مشهد می‌روند و ساعت ۸ صبح فیلم معرفی که از به آغوش کشیده شدن تابوت پدر توسط دختر در فضای مجازی بولد شده ثبت می‌شود؛ ۸ صبح آذر و محضر امام هاشم(ع) و رواق دارالحجّه، این شهید یک شهید امام‌رضایی است.

[۱] آیا دوست دارید این کتاب را بعد از پیدا شدن پیکر بنویسید یا بازنویسی کنید؟

من این موضوع را با دوستان «روایت فتح» مطرح کردم و آنها نپذیرفتند. گفتند به این می‌ماند که ساختمانی ساخته شده و شما به یکباره چیز دیگری روی آن بگذارید، که جالب نخواهد بود. این ایده که برگشت پیکر را در چاپ بعدی اضافه کنم وجود دارد. من معتقدم روایت‌ها باید ثبت شود و ثبت شدن بهتر از ثبت‌نشدن است اگرچه برخی مسائل به نظر بسیار ساده بیایند ولی باید ثبت شود.

من ابتدای کتاب را با بحث ظهور امام‌زمان (عج) شروع کردم، همسر شهید دعای آل‌باسین می‌خواند و بحث انتظار و موضوع جعفران مطرح است. پایان کتاب را با دعای فرج خاتمه دادم و سعی کردم مساله انتظار در ابتدا و انتهای اثر گنجانده شود. ایده من این است که روایت پیکر هم اضافه شود، ولی این روایت را باز با انتظار همراه خواهم کرد. انتظار خانواده برای بازگشت پیکر تمام شد. پسر به مادر می‌گوید بیا زیر باران دعا کنیم تا پدر با امام‌زمان (عج) برگردد. رسم خانواده این است که هر بار می‌خواهند دعا کنند. زیر باران دعا می‌خوانند. حالا بابا برگشته است، ولی امام‌زمان (عج) هنوز نیامده است. انتظار جامعه شیعه برای بحث ظهور تمام نشده. من می‌خواهم بازهم در کتاب به این انتظار بپردازم به رغم این‌که با این نگاه ماجرای بازگشت پیکر ثبت و ضبط و ماندگار شده است. ولی با روحیه امروز خانواده، شاید فعلاً زمان مناسبی نباشد.



الیاس چگینی را واسطه قرار دادم

یک دوره خود من شرایط جسمی و روحی خوبی نداشتم و وارد فضایی شدم که فراموش کردم چنین کاری را انجام می‌دهم. عید سال ۱۳۹۸ توفیقی شد و به مشهد رفتیم. یک شب به رواق دارالحجّه رفتم. به امام‌رضاع) متوسل شدم و بی‌اختیار گفتم من شهید الیاس چگینی را واسطه قرار می‌دهم، به احترام ایشان حال ما را خوب کن. در بازگشت به واسطه یکی از دوستان که در طب اسلامی حاذق بود حالم بهتر شد و توانستم مصاحبه‌ها را ادامه دهم. در یکی از مصاحبه‌ها همسر شهید برای من تعریف کرد که شهید در خواب گفته هرکسی با من کار دارد به رواق دارالحجّه بیاید. این مسائل برای آدم‌های امروز قابل درک نیست، ولی همان‌طور که خدا گفته شهدا زنده‌اند، آنها واقعاً زنده هستند و می‌شود حیات‌شان را درک کرد. به خودم گفتم با این اتفاق معلوم است که او در حق تو لطف بزرگی کرده است و از این شرایط نجات می‌دهد. حق و انصاف حکم می‌کند کار خوبی برایش انجام دهی.

هشت سال روی زمین بود!

پیکر شهید به مدت هشت سال روی زمین باقی مانده بود و تنها بقایایی از استخوان‌های نیم‌تنه به بالای بدنش مشاهده می‌شد. این اتفاق در داخل روستا رخ داد، ولی پیکر را در کنار تپه‌های ایکاردو رها کرده بودند و پیکر کل هشت سال روی زمین بود. پس از کشف پیکر، هویت شهید به سختی و با آزمایش ژنتیک در دانشگاه علوم پزشکی بقیه... تشخیص داده شده بود. مردم آن منطقه جنگ‌زده و فقیر هستند. روستا مدتی در دست تکفیری‌ها بود و تا آزاد شود و مردم سوریه مستقر شوند هشت سالی طول کشید. بچه‌های تفحص به مردم منطقه کمک می‌کنند و به آنها پول و لباس و غذا می‌دهند تا در پیدا کردن پیکر شهدا به آنها کمک کنند. پیکر شهید توسط پسر بچه‌ای چوپان در نزدیکی تپه ایکاردو کشف شده بود. بچه‌ها آنجا را گرفته بودند می‌توانستند به جاده برسند و کار برایشان



پیکر شهید به مدت هشت سال روی زمین باقی مانده بود و تنها بقایایی از استخوان‌های نیم‌تنه به بالای بدنش مشاهده می‌شد. این اتفاق در داخل روستا رخ داد، ولی پیکر را در کنار تپه‌های ایکاردو رها کرده بودند

حداقل ۵۰ هزار نفر از این جمعیت باید این کتاب را بخوانند تا با شخصیت شهید آشنا شوند. الیاس چگینی باید هزار تا بشود. این شخصیت باید در واقعیت نشر پیدا کند. هالیوود با خلق قهرمان‌های غیرواقعی برای بچه‌های ما الگوسازی می‌کند. ولی قهرمانانی که باید در ذهن کودکان ما ماندگار شوند، شهدایی هستند که داستان‌شان در این کتاب‌ها ثبت می‌شود. ما نیازی به خلق قهرمان نداریم ما هزاران قهرمان داریم ولی با انجام کار هنری خوب و عرضه درست جامعه را با زندگی آنها درگیر نمی‌کنیم.

[۲] داستان اسم کتاب چیست؟

«لبخند» کنایه از شوخ طبعی و خوش خلقی شهید است. ماه هم کنایه از این است که او اولین و تنها شهید آن روستاست. در کتاب فضا سازی درباره شب عملیات دارم که شهید به ماه نگاه می‌کند و ماه به او می‌خندد.

تنها کسی که لحظه شهادت الیاس را دیده فرمانده گردان او بوده است. او روایت می‌کند که بچه‌ها زیر دیوار نیمه آوار دو در دو بودند که پشت آن زمینی ۴۰۰ یا ۵۰۰ متری بوده است. اگر نیروها این زمین را رد می‌کردند و به ساختمان‌های مشرف به زمین که تکفیری‌ها آنجا بودند می‌رسیدند و آنها را دور می‌زدند می‌توانستند محیط را کامل پاکسازی کنند و به تپه‌های ایکاردو و بعد به جاده برسند.

تکفیری‌ها می‌دانستند ممکن است چنین اتفاقی بیفتد، پهپاد‌های آمریکایی و اسرائیلی آنها را حمایت می‌کرد به همین دلیل تله‌های انفجاری عظیمی کار گذاشته بودند. در آن عملیات پای شهید به تله گیر کرده و بلافاصله دیوار منفرج می‌شود. بر اثر انفجار زکریا شیری درجا شهید می‌شود. چند نفر به شدت مجروح می‌شوند. فرمانده‌اش می‌گفت در آن لحظه حجم عظیمی از دود و خاک و آتش به سمت من آمد. طوری که تمام لباس من بر اثر انفجار پاره شد.

آن غبار روی ماه را می‌گیرد و ماه دیگر شهید را نمی‌بیند. حجم آتشی که تکفیری‌ها روی بچه‌ها می‌ریختند بسیار سنگین بوده و نمی‌توانند پیکر بچه‌ها را برگردانند. بعداً بچه‌های حزب‌ا... لبنان چند بار تلاش می‌کنند. فرمانده تیپ، سردار هاشم آذربایجانی بود. برای پیدا کردن موقعیت بچه‌ها اقدام می‌کنند. خانه به خانه می‌آیند ولی تکفیری‌ها حواس‌شان بوده و این‌ها برمی‌گردند و موفق به بازگرداندن پیکر نمی‌شوند.

